

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مناشئ تحقق ظهورات سبعة و یا ثلاثه بود. چند امر تا به حال ذکر شده؟ ظاهراً
پنج تا.

ششم:

ششم برهان خلف هست. البته این واژه برهان که این جا به کار می‌بریم برهان فلسفی
به آن معنا مقصود نیست. همان طور که دیروز که می‌گفتیم. برهان صبر و تقسیم هم
همین طور است.

دلیل:

تقریب برهان خلف این هست که بعد از آن که ما احراز کردیم إما بالقطع و إما بوجه آخر
که متکلم در مقام اصل تفهیم بهذا الکلام هست. این را فهمیدیم. وقتی که این را فهمیدیم
که این در مقام اصل تفهیم هذا الکلام هست این اقتضاء می‌کند که همانی که به دلالت
تصوریه از این لفظ به ذهن می‌آید اگر قرینه‌ای برخلاف آن اقامه نکرده همان مستعمل
فیهش هست و همان اراده تفهیمیه‌اش را دارد و همان هم مراد جدی‌اش هست. چون اگر
اراده استعمالی‌اش نسبت به این نباشد، اراده تفهیمیه‌اش نسبت به این نباشد، اراده
جدیه‌اش نسبت به این نباشد خلف آن ما احرزنا است. ما احرزنا که به این کلام می‌خواهد
تفهیم بکند به ما مطلبی. خب بعد از این که این را احراز کردیم اگر از این کلام آن مدلول
تصوری را اراده نکرده باشد، قرینه هم که اقامه نکرده ماها هم که علم غیب نداریم،
خودش هم می‌داند ما علم غیب ندارد پس چطور می‌خواهد با این کلام و مراد جدی‌اش را
منتقل کند. این خلف آن فرض‌ها می‌شود. بنابراین هر کسی وقتی این سخن را می‌شنود
بعد از آن احراز برق‌آسا این استدلال برهان خلف در او نقش می‌بندد در ذهنش. و استنتاج
می‌کند که پس بنابراین این آقا این لفظ را در همان مدلول تصویری که آن مدلول تصویری
خود به خودی است به اراده متکلم و گوینده کار ندارد. آن خود به خود از شنیدن این
شخص و ارتباطی که بین آن‌ها هست می‌آید توی ذهن. خب چیز دیگری که توی ذهن
نیامده، این هم که با این لفظ می‌خواهد تفهیم بکند قرینه‌اش برایش نیآورده. پس بنابراین
حتماً همین را اراده کرده و الا با آن چیزی که ما احرزناه مخالفت کرده. و این بیان هست
که بزرگانی مثل شیخ اعظم که در بعضی عبارات رسائل هست یا مرحوم آیت‌الله
بروجردی علی ما نقل عنه رضوان الله علیه و هم چنین بعضی دیگه فرمودند دلالات و
ظهورات قطعی است و حجیتش ذاتی است چون قطع برای انسان می‌آورد و احتیاجی به
استدلال به سیره و امثال این‌ها بر حجیتش نیست. چون قطع است. سرّش همین است.
تقریبی که برای آن‌ها بیان کرد همین است که بعد از او اگر بخواهیم بگوییم که این اراده

نکرده این چیه؟ خلف است. پس اصلاً احتمال خلاف نمی‌دهیم همه جا قطع به آن هست. کلمه ظهور هم اگر اسمش را می‌گذاریم این ظهور به معنای دلالت است. نه به معنای اصطلاح اصولی‌اش. چون در اصطلاح اصولی ظهور یعنی احتمال خلاف هم هست. این در حقیقت دلالت است.

سؤال: مراد اولیه از کجا به دست می‌آید؟

جواب: حالا این کلام البته همان طور که من عرض می‌کردم در موقع تقریر تارّه بالقطع ما به دست می‌آوریم آن را، تارّه به قطع نیست. هر جا آن به قطع باشد که شاید غالب مواردی که تکلم می‌شود، مکالمه می‌شود، افرادی صحبت می‌کنند، ما با افرادی صحبت می‌کنیم قطع داریم که این در مقام تفهیم است. مثل معمول... خطیبی بالای منبر رفته دارد سخنرانی می‌کند در مقام تفهیم است. کسی با هم مباحثه داریم مباحثه می‌کنیم جد می‌گوید نه آقا تفهیم است. چه هست، چه هست... معمول موارد. به پزشک مراجعه کرده، پزشک که شوخی ندارد که. خب دارد می‌گوید آقا این جور. بیمار که دارد حرف خودش را می‌زند چیه؟ در مقام... معلومه به دکتر می‌خواهد تفهیم بکند. کسی به کسی مراجعه می‌کند، به مغازه‌ای مراجعه می‌کند شوخی ندارد که با مغازه که... خب چیزی می‌خواهد بخرد، مغازه‌دار حرفی می‌خواهد بزند. معمول موارد این چنینی است که آدم یقین دارد با همین کلامی که دارد می‌گوید می‌خواهد حرفی را بفهماند به انسان. خب وقتی که حرفی را می‌خواهد بفهماند آن وقت آن حرف‌های بعدی می‌آید. خب حرفی را که می‌خواهد بفهماند غیر این است که این لفظ به دلالت تصویری به ذهن منتقل می‌کند؟ خب قرینه که نیاورده برای غیر این. پس چطور می‌خواهد تفهیم بکند بلاقرینه. بنابراین آدم یقین می‌کند همان که این لفظ به ذهن می‌آورد می‌خواهد... بله گاهی انسان ممکن است از این جهت بگوید که خب درسته ولی آن شاید خیال می‌کند معنای علت یک چیز دیگری است. مثل این که کسی که اهل یک زبانی نیست. حالا آمده یک چیزی یاد گرفته می‌خواهد این جا صحبت بکند. لعل مثلاً کلمه شیر توی زبان فارسی... مثلاً او خیال می‌کند شیر یعنی خاک. اما جایی که این احتمال را آدم نمی‌دهد، اهل زبان است، قهراً می‌داند، این واژه‌ها را بلد است. خب این جا یقین پیدا می‌کند که این استعمال می‌خواهد بکند. استعمال هم می‌خواهد توی همین معنا بکند. می‌خواهد بکند، همین را هم می‌خواهد تفهیم بکند. پس بنابراین... یقین پیدا می‌کند. اگر آن اولی شد یقین است. و آن احتمالی که در وسط ذکر کردیم آن هم متفی باشد به این که هیچ یک از واژه‌ها را بلد نیست، چیزی را به جای دیگر. درسته این لفظی که دارد می‌گوید این به ذهن ما می‌آید و لعل این یک چیز دیگه مقصودش که به ذهن ما نمی‌آید. چون اهل این لغت نیست، وارد نیست. این‌ها هم وقتی قطع به خلافت داشتیم که معمولاً در مکالمات داریم خب یقین می‌آورد. اما هر جا که نه، ما به واسطه این جهت نفهمیده باشیم یعنی به قطع به این که در مقام تفهیم است نفهمیده باشیم. بلکه ظهور حالی بوده بالاخره امر غیرقطعی بوده، شب نهم ربیع بوده مثلاً یک مجلسی که خب آن جا حرف جدی زده می‌شود، حرف شوخی هم زده می‌شود. یک مجلسی است جشن عروسی است، آن جا گاهی بعضی افراد... حرف جدی هم آن جا زده می‌شود ولی حرف شوخی هم بعضی‌ها می‌زنند. حالا الان یک... منتها ظهور حالی درست می‌شود. خب وقتی که یک ظهور حالی درست شد نتیجه تابع اخص مقدمات است. قهراً یقین پیدا نمی‌شود به بقیه ولی براساس آن ظهور برهان خلف می‌آید. منتها به این که بله ظاهر حالش این بود اگر آن‌ها بعدی‌ها نباشد خلف این ظاهر حال است. یک وقت می‌گوییم خلف آن مقطوع است. یک وقت می‌گوییم خلف آن ظاهر حال است. پس برهان خلف و این دلیل خلف علی‌الحال تطبیق می‌شود منتها خروجی‌اش و نتیجه‌اش تارّه

قطع است و تارۀ ظهور است و یک دلالت ظنیه است که منتها این دلالات ظنیه مورد عمل عقلاء و سیره عقلاء و سیره متشرعه است و حجت است. خب این هم یک راهی است برای این که این منشأ این ظهورات می شود و اشکالی که به آن بزرگان هست این هست که اگر آن بزرگان در آن بحث می خواهند بفرمایند مطلقاً ظواهر جزء قطعیات است و این تمام نیست. اگر می خواهند بفرمایند فی اکثر الموارد این جوری است تمام است. بله قطع برای انسان می آید. خب این دلیل ششم بود.

هفتم:

هفتم دلیل انسداد است. یکی از مناشئ می تواند دلیل انسداد باشد. باز آن هم به این تقریب که بعد از این که احراز شد باز که این می خواهد با این کلامش تفهیم بکند آیا تفهیم با این کلام راهی جز این دارد که این لفظ را در همین معنایی که مدلول تصویری اش هست استعمال کند و تا به ذهن مخاطبش بیاورد و بعد هم مراد جدی اش باشد که همین را اراده کرده باشد. این راه وجود دارد. بعد ما احرزنا این که در مقام تفهیم به ما هست. اصل تفهیم حالا چی می خواهد تفهیم کند نه، اصل تفهیم یعنی آن مدلول تصدیقی اصل تفهیم. یا این که اصل مراد جدی. هر کدام از این ها را شما علم به آن پیدا کنید بقیه اش دنبالش کنید. یا اصل این که یک مراد جدی ای دارد می دانیم با این کلام یک مراد جدی دارد و می خواهد تفهیم بکند. خب با این کلام کسی بخواهد مراد جدی را تفهیم بکند به دیگری جز این راه وجود دارد که این اراده استعمالیه داشته باشد و این لفظ را در همان معنای تصویری استعمال بکند و مراد جدی اش هم طبق آن باشد. راه دیگه ای وجود دارد. خب وقتی می بینیم راه دیگری وجود ندارد جز این انسداد طرق دیگر غیر هذا الطريق این باعث می شود که ظهور درست بشود، دلالت درست بشود که بله این کار را کرده. ما وقتی فهمیدیم زید می خواهد برود تهران، تهران هم جز این راه همه دیدیم مسدود است. خب می فهمیم از این طریق می رود دیگه. دلیل انسداد سایر طرق یعیّن. این جا هم بسیاری از موارد همین طور است. یعنی دلیل انسداد منشأ می شود.

سؤال: ...

جواب: نه لازم نیست بگویم ظهور حال هم درست می شود. درسته یعنی همین انسداد دو مولود دارد. دو معلول دارد. هم ظهور حال درست می کند هم صرف نظر از آن خودش مباحثراً این دلالت ... ما را به باور ما می آورد که این الفاظ الان این آقا استعمال کرده در این معنا اراده استعمالیه دارد، اراده جدیه هم دارد که همین را منتقل به ذهن ما بکند.

سؤال: اصل احرازش معمولاً اصل احراز اولی که ما به ان قطع داریم می خواهیم با نفی احتمال شوخی و این ها باشد دیگه.

جواب: خب خیلی جاها ما قطع داریم الان حضرتعالی قطع ندارید که بنده که دارم خدمت شما مطالبی عرض می کنم هازل و متقی و این ها نیستیم. از حضرتعالی و دیگران تقیه دارم می کنم. یا می خواهم شوخی بکنم. شما الان یقین داری. کما این که بنده الان یقین دارم این سؤال که حضرتعالی فرمودید شوخی نمی خواستید بکنید.

و هکذا یعنی این آخه این که ما توی اصول می گویم ظنی است و فلان و این ها، یا خبر واحد می گویم که... ببینید این سید مرتضی که فرموده خبر واحد حجت نیست. آدم ابتدائاً ممکن است تعجب بکند چطور سید مرتضی گفته خبر واحد حجت نیست. آخه اگر خبر

واحد حجت نباشد در شریعت تقریباً بسته می‌شود. ادله ما همین روایات است. خب جوابش این است که این در عصر ما این جوری است آن قریب العصر بودن خب او را می‌شناختند که یک آدم ثقه‌ای است دارد می‌گوید. مثل این که ما بسیاری از افراد که دوستان ثقه هستند یقین داریم که خب دروغ نمی‌گوید. و جزم برای ما پیدا می‌شود توی کارهای معمولی خودمان افرادی که به آن‌ها وثوق داریم انسان برایش قطع پیدا می‌شود. آن‌ها چون در اعصار بودند و شرایط خصوصیات و این‌ها در آن موقع هنوز مثل زمان‌های ما مختلفی نشده بوده از بین نرفته بوده خب برای بزرگان ... می‌گوید ما به خبر واحد عمل نمی‌کنیم. به خبر ظنی اصلاً عمل نمی‌کنیم. همه این موارد برای آن‌ها ممکن است قطع آور و اطمینان‌آور بوده. این ادیس مثلاً همین جور.

خب هم این هم یک راه.

سؤال: استاد در مورد ظهور هم همین جور آقا بروجردی که می‌گویند یقین بیاید الان توی اعصار ما فرموده ...

جواب: آن باز سندهایش هست که ظنی است. یعنی تقدیر صدور این که این‌ها راست گفته باشند ... همین است.

سؤال: استظهار مختلف هستند. حالا سند که تازه تمام بشود ..

جواب: آن استظهارها به خاطر این است که قرائن مختلف در ذهن افراد هست و الا همان که مستظهر است یقین دارد.

سؤال: آخر می‌گویند این ظاهر روایت است.

جواب: خیلی خب گاهی هم همین جور است. اشکالی ندارد.

سؤال: اکثر است توی روایات. حالا توی شفاهی صحبت کردن...

جواب: نه توی روایات هم اکثراً این جوری نیست که شما می‌فرمایید ... یعنی اگر سندش درست باشد این که این مدلول این است آن مقطوع است برایش که این جمله معنایش این است. نه چیز دیگری. خیلی جاها. از آن جاهایی هم هست که نه ظنی است و ظهور است.

سؤال: ... شما می‌گویید بعد از احراز تصدیق اولی ...

جواب: فلذا گفتیم دیگه معنایش همین است. دقت کردید یا نه. بله یک جاهایی هم چون آن که غالباً هست این است که بعد از این که یکی از این‌ها را آن هم نه هر کدامش را، خاص. احراز کردیم حالا باحد الوجوه یا بالقطع یا به چی بقیه‌اش آن وقت چی می‌شود؟ منشأ می‌شود که بقیه‌ها منشأش این می‌شود. خلف می‌شود انسداد می‌شود. بله مواردی هست که ممکن است همین دلیل خلف اصل کل دلالت را درست بکند. یک موارد نادری هم این جوری ممکن است بشود. ولی موارد معمول برای تقریب این است که یکی از این‌ها را که همان تفهیمیه‌اش باشد یا جدیه‌اش باشد آن را احراز کرده باشیم بقیه‌اش برهان خلف می‌آید. حالا یا خلف عن المقطوع یا خلف عن الظهور.

و اما دلیل انسداد هم پس روشن شد. بیان بعدی که بیان ظاهراً هشتم می‌شود اماره

عقلانیه است.

بینید در بین عقلاء هر کسی که یستخدام امرأ و یستعمل شیئاً که این شیء یک غایت طبیعی دارد به حسب تکوین، یا یک غایت طبیعی دارد به حسب وضع، هر کسی وقتی یک وسیله که برای یک امر طبیعی خود به خود... خود به خود که می‌گوییم این‌ها به لحاظ تسامحی خودمان است. هیچی خود به خود نیست. همه به اراده خدای متعال و به وجود او ایجاد می‌شود. این الطبیعی است. این مال طبیعت است. خب این یک... اما نه این که به قول آیت‌الله جوادی آن مال خلقت است، نمی‌گوییم مال طبیعت است. مال خلقت است. خب حالا مسأله توحیدش را توجه داشته باشید. این تعبیرها تعبیرات مسامحه‌آمیز است. حالا هر چیزی که به حسب طبیعی یک غایتی دارد، که این را یستعملونه لذلک یا به حسب تداول و دأب عقلایی و وضع عقلایی برای این. مثلاً قاشق. هدف از قاشق چیه؟ این که استفاده کند در اکل از آن. ماله برای این است که گچ‌مالی و این‌ها بکند. ملاقه برای... حالا اگر کسی ملاقه دستش هست آدم در ذهن بیاید با این می‌خواهد برود چایی بخورد؟ خب ملاقه که به آن چایی نمی‌خورند. ملاقه با آن آبگوش می‌کشند، خورش می‌کشند. وقتی دیدی کسی ملاقه دستش هست دارد می‌رود مثلاً آشپز ملاقه دستش هست معلوم می‌شود... نه این که می‌خواهد برود با این ملاقه غذا بخورد. آن غذا خوردن با ملاقه برخلاف آن غایت طبیعی این شیء است. اگر سطل دستش است خب می‌خواهد برود... آدم سطل توی دستش است می‌فهماند چیه؟ می‌خواهد آب بیاورد، چی بیاورد، برای این است. خب این سطل دستش است بگوییم که نه می‌خواهد برود پول بیاورد. پول‌ها را می‌گذارد توی سطل... آن باید کیف دستش باشد. یا هر چیزی انسان وقتی نگاه می‌کند می‌بیند که... یا کسی عبا را برداشته. برای این که می‌خواهد دوشش بیندازد. نه عبا را برداشته که برود حمام خودش را عبا خشک کند. این چیزی است خیلی طبیعی است. بنابراین اماره عقلانیه در موارد استعمال و به کار گرفتن هر چیزی که یک غایت طبیعی تکوینی یا یک غایت وضعی تداومی عقلایی که برایش درست کردند دارد این است که این یستعمله و یستخدامه لذلک الغرض این یک اماره عقلایی است. خب حالا الفاظ در لغات برای چی وضع شده؟ خب برای این است که از آن استفاده کنند در تفهیم و تفهم. در انتقال معانی به افراد. در انتقال مقاصد به افراد. اصلاً وضع لذلک. حالا که این جوری هست پس هر کس می‌آید این را به کار می‌برد ممکن است گاهی همان جور که در آن جا ممکن است گاهی عبا را هم چیز دیگری نیست فقط برای این که خودش را خشک کند. محال نیست اما این خلاف طبع است که انسان اگر وسواس نباشد و کثیر الشک نشده اصلاً توی ذهنش نمی‌آید عرف که برای آن است. بله حالا یک طلبه‌ای که ریزه‌کاری‌ها و ان قلت و قلت‌ها و این‌ها ممکن است و این خدا کند انسان وقتی که درس می‌خواند از حالت طبیعی خارج نشود. یعنی عرفیتش باقی بماند. گاهی چون این‌ها باعث می‌شود یک احتمالاتی آدم بدهد که توی ذهن احد الناسی نمی‌آید. می‌گویند توی هیچ چیز عطاری پیدا نمی‌شود. احتمالات نیشقولی. به خاطر آن. این است که خیلی از علما تحریر می‌کنند می‌گویند فقیه بیاید توی فلسفه کار را خراب می‌کند، فیلسوف بیاید توی فقه کار را خراب می‌کند برای همین است که این ذهن‌ها دقیق شده در فلسفه حالا این جا می‌آید روایت را عرفی معنا نمی‌کند. گو این که در فقه مخاطب عرف مردم است، ناس است. خب این را عرفی باید معنا کرد. عکسش این جا با مسامحات و آن چیزها را نمی‌کند آن جا می‌گوید برهان است و حال این که احتمال خلاف‌های چیزی وجود دارد. اگر کسی بتواند مقام جمع الجمعی داشته باشد هر جا در حدود خودش این استقامت داشته باشد این مرتبه بالایی است که این‌ها را مخلوط نمی‌کند مقام جمع الجمعی دارد. توی فقه فقهش، توی اصول،

اصولش، توی فلسفه‌اش فلسفه‌اش، همه جا علی حده باقی بماند. خب این خیلی مرتبه بالایی است. حالا این جا خب معمولاً هر کسی می‌بیند که کسی يستعمل و يستخدم امری را که یک غایت طبیعی بر آن هست تکویناً یا عقلاً تعریف شده یک غایت طبیعی برای او، یک غایتی برای او این مستعمل این را دارد به کار می‌برد برای همه. این اماره عقلائیه. خب الفاظ هم وضع شده برای این دیگه. که این معانی که وضع شده برایش که به دلالت تصویریه خود به خود و قهراً به ذهن‌ها منتقل می‌شود از این استفاده بکند برای این کار. بله حالا محال نیست که از این یک وقت هم برای شوخی، یک وقت هم برای یک چیز دیگه‌ای. یک وقت برای تصحیح حرف، یک وقتی برای این که صدایش را ببیند چه جوری است، یا از این کیف می‌خواهد بکند. خیلی خوش صداست. توی حمام رفته حالا کار ندارد این صدا آن جا بیچید مثلاً تلذذی برایش حاصل بشود. این‌ها هم هست. اما این غایت طبیعی این کار نیست. طبیعی این الفاظ نیست.

بنابراین این هم یک منشأ دیگری است برای تحقق این ظهورات که انسان وقتی الفاظ را می‌شنود از کسی، جمل را از دیگری می‌شنود براساس این اماره عقلائیه می‌گوید خب این‌ها را می‌گوید برای آن چه که خود این ... این هم یک منشأ.

سؤال: ... همه جا را شامل نمی‌شود دیگه. مثل ...

جواب: بله. خب قرینه بله. آن جا هم مع القرینه همین جوره.

سؤال: ... نه....

جواب: منشأ چرا می‌شود همین باشد. ببینید منشأ دلالت این است یعنی این. یعنی چطور می‌شود که مستمع این کلام از این کلام این مطلب به ذهنش می‌آید، این برداشت را می‌کند، این باور را پیدا می‌کند که این گوینده می‌خواهد این را بگوید. این گوینده این الفاظ را توی این استعمال کرده و حالا مراد جدی‌اش هم همین است. این باور از کجا به دستش می‌آید. از این که می‌گوییم بابا این الفاظ برای این وضع شده. این هم که ظاهر این است که هم برای همین غایت طبیعی دارد از آن استفاده می‌کند نه خارج از این. پس همین را می‌خواهد بگوید. البته این مانع از بقیه نیست. این وجوهی که می‌گوییم این‌ها وجوه مانعة الجمع نیستند حالا و لذا یکی از وجه‌هایی که می‌آید خواهیم گفت که این دلیل دیگر که دلیل هشتم ظاهراً می‌شود، منشأ هشتم.

سؤال: نهم.

نهم. منشأ نهم عبارت است از وجود کاشف طبیعی یا طبعی. که این اقتباس کردیم از فرمایش محقق اصفهانی رضوان الله علیه در باب سیره. ایشان در باب سیره یک مطلبی دارند. ایشان می‌فرماید از کجا می‌فهمیم یک سیره عقلایی شارح هم راضی است به آن؟ خب آن جا ده پانزده تا وجه است برای این که ما از سیره... سیره عقلایی چه جوری حجت است. عقلاء چه ربطی به شارع دارند. یک سیره‌ای دارند ما این سیره را پای شارع هم می‌نویسیم. می‌گوییم آن هم همین را می‌گوید. خب وجوهی است. ده پانزده تا وجه هست آن جا یک وجهش مال آقای اصفهانی است که این طور ایشان می‌فرماید. ایشان می‌فرماید که شارع خب عاقل است دیگه، رئیس العقلاء است. همین که شارع عاقل است و رئیس العقلاء است این کاشف طبعی است از این که پس این هم مثل عقلاء است. تشییع شروع شده. پس احتراماً لاستاد قدس سره و حالا علاوه بر استادی از

علمای بزرگ هستند ما به تشیع برسیم امروز و قهراً دیگر بحث فقه گمان می‌کنم
نمی‌دانم می‌رسیم یا نمی‌رسیم. حالا دیگر این ادامه‌اش باشد برای فردا. ما می‌خواستیم
آن را هم شروع کنیم. ده بنا بود شروع بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.